

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی چهارمین آیه دالّ بر وجوب حجّ

در جلسات گذشته، به ادله وجوب حج از قرآن، اشاره کردیم و بیان شد که در قرآن کریم چند آیه دلالت بر وجوب حج دارد که سه آیه را مورد بحث قرار دادیم. آیه چهارم آیه‌ای است که در سوره مبارکه «الذاریات» است. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^[۱]، ما باشیم و ظاهر آیه شریفه، اصلاً ارتباطی به مسئله حج ندارد. آیه امر می‌کند به فرار به سوی خدا.

دیدگاه مرحوم طبرسی درباره آیه

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید «فَفِرُّوا» به معنای «فاهربوا من عقاب الله إلى رحمته و ثوابه بإخلاص العبادة له»؛ از عقاب خدا به رحمت خدا فرار کنید و عبادت را برای خدا خالصانه انجام بدهید. که تعبیر اخلاقی و تربیتی بسیار خوبی است که انسان دائماً باید از عقاب خدا به رحمت خدا فرار کند، با سرعت خودش را از دایره عقاب خارج کرده و در دایره رحمت و ثواب قرار بدهد و راهش هم اخلاص است.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «و قيل ففروا إلى الله بترك جميع ما يشغلکم عن طاعته و يقطعکم عما أمركم به»^[۲]؛ جميع آنچه شما را از طاعت خدا بازمی‌دارد ترکش کنید (ترک جميع گناهان)، اصلاً «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» یعنی جميع گناهان و محرّمات الهیه را ترک کرده و از حرام فرار کنید، که اساساً با توجه به «إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» و منذر بودن رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (که مورد توجه قرار گرفته)، ظهور در همین لزوم ترک محرمات دارد. این ظاهر آیه شریفه است.

دیدگاه علامه طباطبائی (قدس سرّه) درباره آیه و ارزیابی آن

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: «فالمراد بالفرار إلى الله الانقطاع إليه من الكفر و العقاب الذي يستتبعه، بالإيمان به تعالى وحده و اتخاذها إلها معبودا لا شريك له»؛ مراد از «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»، إنقطاع به خدا از کفر و عقاب است و فقط به خدا ایمان داشته باشید و تنها او را معبود قرار دهید که «لا شريك له»^[۳].

این مطلب از این «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (فرار کنید به سوی خدا) فهمیده نمی‌شود. از کجای آیه، انقطاع الی الله (و اینکه ما غیر از خدا هیچ معبود دیگری نداشته باشیم) برداشت می‌شود؟! ظاهر «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» به معنای ترک همه محرمات است یعنی فرار کنیم از غیر خدا به خدا. حال می‌توانیم بگوییم «من غیر الله إلى الله» در تقدیر است یعنی «فَفِرُّوا من غیر الله إلى الله». آن وقت

ظهور یا کنایه از این است که همه محرمات را ترک کنیم. بنابراین، اینکه بگوئیم فقط خدا را معبود قرار بدهیم و «لا شریک له»، بعد هم «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» در آیه بعد را، بگوئیم تفسیر، تکرار و تأکید برای آن است، این خلاف ظاهر می‌باشد و به نظر ما، پذیرش دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی، مشکل است و خود ایشان هم توجه داشتند و لذا فرمودند آیه بعد (وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)، تفسیر برای این آیه است و حال آنکه؛ خودش یک مطلب مستقلی است.

نتیجه آنکه؛ معنای «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ»، همین است که مرحوم طبرسی هم فرموده یعنی «فاهربوا من عقاب الله إلى رحمته و ثوابه بإخلاص العبادة له». اشکالی که به مرحوم طبرسی هست آنکه؛ این مطلب دوم همان مطلب اول است، این به عنوان اینکه «قيل»، معنای دومی نیست و معنای اول («فاهربوا من عقاب الله إلى رحمته») با معنای دوم («ففرّوا إلى الله بترك جميع ما يشغلکم عن طاعته») یکی است.

بدین‌سان، ما باشیم و ظاهر آیه شریفه، این است که همه محرمات را ترک کنید و «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ»، یعنی هر چه موجب عقاب و جدا شدن از خداست، از آن جدا شوید و به سوی خدا بروید.

نکته: آیه به هیچ‌وجه دلالت بر انجام یک واجب ندارد، بلکه ظهور اولی آیه در ترک است. این ماده «فرار»، ظهور روشنی دارد در آنچه که موجب عقاب است (یعنی گناهان) و دلالتی بر خود واجبات ندارد. بنابراین، نمی‌توان گفت «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» دلالت دارد بر اینکه شما واجبات را انجام دهید، چه رسد به اینکه بگوئیم حج را انجام بدهید.

روایات ذیل آیه

بنابراین، ظاهر آیه بنفسها دلالتی بر بحث حج ندارد، اما چند روایت در اینجا وجود دارد که در این روایات، «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» را تفسیر کردند به «حَجُّوا إِلَى اللَّهِ» در بعضی از روایات، یا «حَجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ» در بعضی دیگر از روایات. از این رو، باید این روایات را مورد توجه قرار دهیم تا ببینیم چه استفاده‌ای از این روایات می‌شود.

روایت اول؛ روایت شیخ صدوق (قدس سره)

نخستین روایت، روایتی است که مرحوم صدوق، هم در کتاب من لایحضره الفقیه، هم در علل الشرائع^[14]، هم در امالی^[15] و هم در التوحید^[16] ذکر کرده است.^[17] «وَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي سَيِّدَ الْعَابِدِينَ (عليه السلام) ... وَ مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ يَعْنِي حَجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ».

بررسی وثاقت «الحسين بن العلوان الكلبي»

سند این روایت عبارت است از: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُ أَبِي سَيِّدَ الْعَابِدِينَ (عليه السلام)» که شخصی به نام «حسین بن علوان» در سند آن قرار دارد که زیدی مسلک است، اما زیدی بودن در اعتبار حدیث مانعیتی ندارد، منتهی درباره وثاقت او، نجاشی عبارتی را ذکر کرده که مقداری اجمال دارد. نجاشی می‌گوید: «الحسين بن علوان الكلبي مولا هم كوفي عامي، وأخوه الحسن يكتنأ أبا محمد ثقة، روى عن أبي عبد الله (عليه السلام)»^[18]، بحث در این است که این «ثقة» را که نجاشی آورده، مربوط به «أخوه الحسن» است یا اینکه مربوط به خود حسین است؟ مرحوم تستری در قاموس الرجال می‌گوید: همان‌گونه که «يكتنأ أبا محمد» مربوط به حسن است،

«ثَقَّةٌ» نیز مربوط به حسن است یعنی نجاشی حسین بن علوان را توثیق نکرده، بلکه حسن بن علوان را توثیق کرده است.^[9]

محقق خویی (قدّس سرّه) می‌فرماید این «ثَقَّةٌ» در کلام نجاشی، مربوط به حسین است؛ زیرا نجاشی در مقام شرح حال حسین بن علوان است و نجاشی عبارت «و اخوه الحسن یکنّی ابا محمد» را، به عنوان یک جمله معترضه ذکر کرده است.^[10]

به نظر ما، حق با مرحوم خوئی است یعنی وقتی می‌گوید: «الحسین بن علوان الکلبی»، بعد می‌رسد به اینکه «و اخوه الحسن یکنّی ابا محمد»، یعنی بدانید حسن بن علوان را گاهی اوقات ابامحمد می‌گویند و ابامحمد کنیه حسین بن علوان نیست، بلکه کنیه حسن بن علوان است. بعد از این می‌فرماید: «ثَقَّةٌ» که درصدد بیان وثاقت حسین بن علوان است. لذا در اینجا ظهور روشنی دارد و از مرحوم تستری جای بسی تعجب است که چطور این «ثَقَّةٌ» را مربوط به حسن قرار داده است!

علاوه بر این، راه‌های دیگری نیز برای توثیق حسین بن علوان وجود دارد. در برخی عبارات این‌گونه آمده که ابن عقده این تعبیر را دارد: «إن الحسن کان اوثق من أخیه و احمد عند اصحابنا»^[11]؛ حسن از برادرش (که حسین است) و از احمد، «عند اصحابنا» اوثق است، وقتی حسن اوثق است، به این معناست که خود حسین موثق است.

بنابراین، هم نجاشی حسین بن علوان را توثیق کرده و هم ابن عقده. حال اگر کسی بگوید شاید مراد ابن عقده از عبارت «عند اصحابنا»، اصحاب زیدیه باشد؛ زیرا خود ابن عقده هم زیدی است؛ این اشکال خیلی قابل اعتنا نیست، حال زیدی هم باشد و عند اصحاب الزیدیه موثق باشد، لطمه‌ای به توثیقش نمی‌زند. از این رو، حسین بن علوان توثیق دارد و سند این روایت معتبر است.

دلالت روایت

در روایت آمده است: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ يَعْزِي حُجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَى اللَّهِ»، در روایت پاسخ از این سؤال آمده که اگر مراد حجّ به بیت الله است، چرا خدا می‌فرماید: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ»؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید کسی که حج بیت الله را انجام می‌دهد، خود خدا را قصد کرده است.

روایت دوم؛ روایت «ابو الجارود»

روایت دیگر، روایتی است که در کافی آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ قَالَ حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^[12]، در این روایت ابو الجارود، زیاد بن منذر از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» یعنی حجّوا إلى الله، در این روایت، دیگر کلمه «بیت الله» ندارد. مرحوم کلینی این روایت را در باب «فضل الحج و العمرة و ثوابهما» ذکر کرده است.

این روایت از جهت دلالت مشکلی ندارد و «ففرّوا» را به معنای «حجّوا» گرفته است، اما بحث در این است که آیا می‌توان این روایت را قبول کرد یا خیر؟ مشکلی که در این روایت وجود دارد، بحث سندی آن است.

سند روایت؛ بررسی وثاقت «ابو الجارود»

دو نفر در سند این روایت وجود دارد که محل بحث است؛ یکی «ابو الجارود زیاد بن منذر» و دیگری «محمد بن سنان». ابتدا ابو الجارود را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ چند جمله عرض کنم؛ «ابو الجارود، زیاد بن منذر» از اصحاب امام باقر (علیه السلام)

بوده و بیشتر روایات را نیز، از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند و کمتر از امام صادق (علیه السلام) روایت نقل کرده است و بعد از امام باقر (علیه السلام)، از اصحاب امام صادق (علیه السلام) شده است و بعد که قضیه زید مطرح شده، تغییر مذهب داده و زیدی شده است. تا اینجا مسلم است.

نجاشی درباره ابو الجارود می‌گوید: «ابو الجارود الهمدانی الخارفی (در بعضی از کتاب‌ها خارقى هست)»؛ خارف یک قبیله‌ای از همدان بوده، «الاعمی»؛ ابوالجارود کور به دنیا آمد، خود ابو الجارود هم به بعضی از افراد گفته من از وقتی به دنیا آمدم، کور بودم و هیچ وقت دنیا را ندیدم! «کان من أصحاب أبي جعفر، و روی عن أبي عبد الله عليهما السلام، و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه»؛ وقتی که قیام زید مطرح شد، تغییر مذهب داد، مرحوم نجاشی تا همین جا مطرح می‌کند.^[13]

شیخ طوسی (قدس سرّه) می‌گوید: «زیدی المذهب»؛ یعنی ابو الجارود مذهب امامیه نداشته و جزء دوازده امامی نیست، بلکه زیدی است، «و اليه تنسب الزيدية الجارودية»، زیدیه سه فرقه هستند: جارودیه، سلیمانیه و بتریه، که البته هر کدام از اینها اعتقادات خاصی دارند؛ بعضی قائل به کفر عثمان بودند و بعضی هم قائل به کفر عثمان نبودند. بعضی می‌گفتند هر کسی امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را انکار کند، کافر است و برخی دیگر این حرف را قبول نداشتند (در ملل و نحل شهرستانی، گروه‌های زیدیه را مطرح می‌کند^[14]). رئیس جارودیه همین زید بن منذر ابوالجارود است، شیخ طوسی (قدس سرّه) می‌گوید: «له اصل و له كتاب التفسير عن أبي جعفر (عليه السلام)».^[15]

بررسی روایات کشی (قدس سرّه) درباره ضعف «ابو الجارود»

مرحوم کشی، پنج روایت درباره ضعف ابوالجارود نقل می‌کند که مرحوم خوئی در کتاب معجم رجال الحديث می‌گوید تمام روایاتی که کشی درباره ابوالجارود آورده، ضعیف است و فقط یک روایت در آن هست که مقداری باید در آن تأمل شود.^[16]

مشهور فقهای امامیه ابو الجارود را ضعیف می‌دانند. نجاشی ابوالجارود را توثیق نکرده است. نه تنها توثیق ندارد، بلکه بسیاری از فقها در کتب فقهی‌شان وقتی به ابوالجارود می‌رسند، می‌گویند «ضعیف» مانند فاضل آبی در کشف الرموز، محقق حلی (قدس سرّه) در معتبر، صاحب مدارک (قدس سرّه) و محقق سبزواری در ذخیره می‌گویند: «ابوالجارود ضعیف»، یعنی هم در کتب رجالی توثیق ندارد و هم اینکه تضعیف دارد مثل کشی. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم؛

روایت اول: نخستین روایت این است که امام باقر (علیه السلام) به ابوالجارود لقب «سرحوب» داده است: «أَنَّ سُرْحُوباً اسْمُ شَيْطَانٍ أَعْمَى يَسْكُنُ الْبَحْرَ»؛^[17] سرحوب، اسم شیطانی است که در دریاست و اعماست. بر حسب این روایت شاید حضرت خواستند بگویند شیطان بری تو هستی همان‌گونه که شیطان بحری سرحوب است.

در اینجا یک نکته دقیق و ظریفی وجود دارد و آن اینکه ابوالجارود تغییر مذهبش در زمان امام صادق (علیه السلام) بوده؛ زیرا هفت سال بعد از امامت امام صادق (علیه السلام) قضیه زید مطرح شده و بعید است امام باقر (علیه السلام) در زمان خود این لقب را به ابوالجارود داده باشد.

روایت دوم: روایت دیگر آنکه؛ ابوبصیر می‌گوید: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَمَرَّتْ بِنَا جَارِيَةٌ مَعَهَا قُمْمٌ فَقَلْبَتْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ كَانَ قَلْبَ قَلْبِ أَبِي الْجَارُودِ كَمَا قَلَبَتْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ هَذَا الْقُمْمَ فَمَا ذَنْبِي.»؛^[18] نزد امام صادق (علیه السلام) یک جاریه‌ای داشت عبور می‌کرد که قمقمه آبی داشت و برعکس شد و تمام آب‌ها ریخت. حضرت فرمودند همان‌گونه که این قمقمه واژگون شد و همه آب‌ها از آن ریخت، خدای عزوجل قلب ابوالجارود واژگون کرده و تمام ایمان از آن بیرون آمده، تقصیر ما چیست؟!

روایت سوم: کشی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَمُوتُ إِلَّا تَائِهًا»؛^[19] به خدا سوگند! او گمراه و متحیر و سرگردان از دنیا می‌رود و بر یک ایمان مستقر از دنیا نمی‌رود.

همان‌گونه که مرحوم خوئی بیان کرد، اکثر این روایات کشی ضعیف است و نمی‌توان به آن‌ها استدلال کرد^[20] یعنی درست است ما برای ابوالجارود توثیقی نداریم، اما در میان رجالین یک تضعیف محکمی هم نیامده و تضعیف کشی، مستند به این روایات است و برای ما قابل قبول نیست. بله؛ اگر خود کشی می‌گفت من می‌گویم «ابوالجارود ضعیف» و شهادت به ضعفش می‌داد، ما به عنوان شهادت کشی قبول می‌کردیم، اما وقتی مستند به این روایات است و این روایات هم تماماً خودش ضعیف است و اعتبار ندارد، لذا تضعیف کشی اینجا مشکلی را ایجاد نمی‌کند. تضعیف فقهای مثل فاضل آبی، محقق، صاحب مدارک و ... نیز اگر مستند به این تضعیف کشی باشد هم فایده‌ای ندارد.

ادله وثاقت «ابوالجارود»

سه مطلب مهم درباره وثاقت ابوالجارود وجود دارد؛

مطلب اول: شیخ مفید (قدس سره) در رساله عددی (رساله‌ای بوده که در جواب اهل موصل داده) درباره ابوالجارود می‌گوید: «من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام»، یعنی شیخ مفید (قدس سره) ابوالجارود را در زمره‌ی اعلام و کسانی که «المأخوذ عنهم الحلال و الحرام» قرار داده است.^[21]

مطلب دوم: ابن غضائری (که در رجال بسیار اعتبار دارد) درباره ابوالجارود این جمله را دارد: «حديثه في حديث أصحابنا أكثر منه في الزيدية»؛ (امام باقر (علیه السلام) را درک کرده، هفت سال اول امام صادق (علیه السلام) را هم درک کرده، این روایاتی که قبل از اینکه زیدی مذهب بشود نقل کرده، بیش از روایاتی است که بعد از اینکه زیدی شده نقل کرده، بعد می‌گوید: «و أصحابنا يكرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الارحني (يا الارجني) عنه»^[22]؛ اصحاب امامیه به روایاتی که محمد بن سنان از ابی الجارود نقل می‌کند اعتماد نمی‌کنند و به روایاتی که محمد بن بكر الارجني یا ارحني نقل می‌کند اعتماد می‌کنند.

دو احتمال در ذیل کلام ابن غضائری هست؛ احتمال اول آنکه؛ ابن غضائری می‌خواهد تفکیک کند و بگوید آن روایاتی که محمد بن سنان از ابوالجارود نقل کرده، بعد از زیدی مسلک شدنش است و آن روایاتی که محمد بن بكر ارحني نقل کرده، قبل از زیدی مسلک شدنش بوده است (که شاهی هم بر این احتمال نداریم)، اما احتمال دوم این است که خود محمد بن سنان، مورد اعتماد نبوده (که درباره محمد بن سنان نکاتی بیان خواهد شد) و چون محمد بن سنان مورد اعتماد نبوده، لذا فقهای ما و اصحاب امامیه، روایاتی را که محمد بن سنان از ابوالجارود نقل می‌کند، قبول نمی‌کنند، اما آن روایاتی را که محمد بن ابی‌بکر ارحني نقل می‌کند، قول می‌کنند مطلقاً؛ چه روایات قبل از زیدی شدنش و چه روایات بعد از زیدی شدن او. پس ذیل عبارت ابن غضائری خیلی جای دقت دارد.

به نظر می‌رسد احتمال اول صحیح نباشد؛ زیرا نمی‌توان گفت آنچه محمد بن سنان نقل کرده، بعد از زیدی بودن ابو الجارود است؛ چون محمد بن بكر ارحني هم متأخر و طبقه بعد از او بوده است. بله؛ می‌توان احتمال دوم را پذیرفته و بگوییم چون فقها و اصحاب امامیه، روایات محمد بن سنان را اصلاً قبول ندارند، از این جهت به روایت ابوالجارودی که محمد بن سنان از آن نقل می‌کند اعتماد نمی‌کنند. («یکرهون» یعنی «لايعتمدون» به قرینه «يعتمدون» که بعد آمده است).

تا اینجا، دو پشتوانه‌ی قوی بر وثاقت ابوالجارود وجود دارد؛ یکی شیخ مفید (قدس سره) در رساله عددیه و دیگری هم این عبارت ابن غضائری.

مطلب سوم: این است که نام ابو الجارود، در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم و کامل الزیارات هم قرار گرفته که اگر کسی این توثیق عام را قبول داشته باشد، این هم برای او قابل قبول است و چون مرحوم خوئی در اوائل، این توثیقات عامه را قبول داشتند، ایشان نیز در اینجا به همین شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش و اینکه در اسناد کامل الزیارات هم واقع شده، تمسک می‌کنند.

نتیجه آنکه؛ ما نیز وفاقاً لمحقق خوئی (قدس سره)، ابوالجارود را معتبر می‌دانیم. فقط مرحوم خوئی یک احتمالی داده و آن احتمال این است که می‌گوید قرائنی وجود دارد که ابوالجارود، بعداً از زیدیه دوباره برگشته و در مسیر حق قرار گرفته است.^[23]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» سورة زاریات، آیه 50.

[2] «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» أي فاهربوا من عقاب الله إلى رحمته و ثوابه بإخلاص العبادة له و قيل ففرّوا إلى الله بترك جميع ما يشغلکم عن طاعته و يقطعکم عما أمرکم به و قيل معناه حجوا عن الصادق (عليه السلام) «إني لكم منه» أي من الله «نذير» مخوف من عقابه «مبين» لكم ما أرسلت به. مجمع البيان، ج 9، ص 240.

[3] «فالمراد بالفرار إلى الله الانقطاع إليه من الكفر و العقاب الذي يستتبعه، بالإيمان به تعالى وحده و اتخاذها إلها معبودا لا شريك له. و قوله: «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» كالتفسير لقوله: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» أي المراد بالإيمان به الإيمان به وحده لا شريك له في الألوهية و المعبودية.» الميزان، ج 18، ص 201.

[4] «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُ أَبِي سَيِّدَ الْعَابِدِينَ (عليه السلام) ...» علل الشرائع، ج 1، ص: 132، باب 113، ح 1.

[5] الأمالي (للصدوق)، النص، ص: 459، مجلس 70.

[6] التوحيد (للصدوق)، ص: 177، باب 28، ح 8.

[7] «... وَمَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ يَعْنِي حُجُّوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ - يَا بُنَيَّ إِنَّ الْكُفْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَى اللَّهِ وَ الْمَسَاجِدِ بَيُوتُ اللَّهِ فَمَنْ سَعَى إِلَيْهَا فَقَدْ سَعَى إِلَى اللَّهِ وَ قَصَدَ إِلَيْهِ...» من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص: 198-197، ح 603.

[8] «الحسين بن علوان الكلبي مولا هم كوفي عامي، و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، و ليس للحسن كتاب، و الحسن أخص بنا و أولى روى الحسين عن الأعمش و هشام بن عروة...» رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص: 52، رقم 116.

[9] قاموس الرجال، ج 3، ص: 486، رقم 2200.

[10] «و ما ذكره ظاهر في أن الحسن كان أيضا عاميا، و استفاد بعضهم: أن التوثيق في كلامه راجع إلى الحسن، و لكنه فاسد، بل التوثيق راجع إلى الحسين، فإنه المترجم و جملة (و أخوه الحسن يكنى أبا محمد) جملة معترضة و قد تكرر ذلك في كلام النجاشي في عدة موارد» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج 5، ص: 376، رقم 2929.

[11] رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص: 216.

[12] «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ - قَالَ حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 4، ص: 256، ح 21.

[13] «زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الخارفي الأعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد، عن علي بن الحسن، عن حرب بن الحسن، عن محمد بن سنان قال: قال لي أبو الجارود: ولدت أعمى، ما رأيت الدنيا قط. كوفي، كان من أصحاب أبي جعفر، و روى عن أبي عبد الله عليهما السلام، و تغير لما خرج زيد رضي الله عنه.» رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی

[14] الملل والنحل (للشهرستاني)، ص 88-89.

[15] «زياد بن المنذر يكنى أبا الجارود زبيدي المذهب وإليه تنسب الزيدية الجارودية، له أصل، وله كتاب التفسير عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام)» الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص 72، رقم 293.

[16] معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج 8، ص: 335.

[17] «حُكي أَنَّ أَبَا الْجَارُودِ سُمِّيَ سُرْحُوبًا وَ نُسِبَتْ إِلَيْهِ السُّرْحُوبِيَّةُ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ، سَمَّاهُ بِذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ ذَكَرَ أَنَّ سُرْحُوبًا اسْمُ شَيْطَانٍ أَعْمَى يَسْكُنُ الْبَحْرَ، وَ كَانَ أَبُو الْجَارُودِ مَكْفُوفًا أَعْمَى أَعْمَى الْقَلْبِ.» رجال الكشي، ص 230، رقم 413.

[18] «إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهورٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ بَشَّارٍ الْوُشَّاءُ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَمَرَّتْ بِنَا جَارِيَةٌ مَعَهَا قُمْقُمٌ فَقَلْبَتْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ كَانَ قَلْبَ قَلْبِ أَبِي الْجَارُودِ كَمَا قَلَبَتْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ هَذَا الْقُمْقُمَ فَمَا ذَنْبِي.» همان، رقم 414.

[19] «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا فَعَلَ أَبُو الْجَارُودِ! أَمَا وَاللَّهِ لَا يَمُوتُ إِلَّا تَائِهًا.» همان، رقم 415.

[20] «أقول: هذه الروايات كلها ضعيفة، على أنها لا تدل على ضعف الرجل و عدم وثاقته إلا الرواية الثالثة منها، لكن في سندها علي بن محمد، و هو ابن فيروزان و لم يوثق، و محمد بن أحمد، و هو محمد بن أحمد بن الوليد، و هو مجهول، و الحسين بن محمد بن عمران مهمل، إذن كيف يمكن الاعتماد على هذه الروايات في تضعيف الرجل.» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج 8، ص: 335.

[21] الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 25.

[22] «زياد بن المنذر، أبو الجارود، الهمداني، الخارفي. روى عن أبي جعفر، و أبي عبد الله عليهما السلام. و زياد هو صاحب المقام. حديثه في حديث أصحابنا أكثر منه في الزيدية. و أصحابنا يكرهون ما رواه محمد [بن] سنان عنه، و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الأرجني.» رجال ابن الغضائري - كتاب الضعفاء، ص: 61، رقم 51.

[23] «لم يكن بد من الالتزام برجوع أبي الجارود، من الزيدية إلى الحق، و ذلك فإن رواية الحسن بن محبوب المتولد قريبا من وفاة الصادق ع عنه، لا محالة تكون بعد تغيره و بعد اعتناقه مذهب الزيدية بكثير، فإذا روى أن الأوصياء اثنا عشر، آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد، و أربعة منهم علي ع، كان هذا رجوعا منه إلى الحق، و الله العالم.» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج 8، ص: 336.